

تقیه و نهضت امام حسین (ع)

سید نورالدین شریعتمدار جزائری
محقق حوزه علمیه قم

مقدمه

یکی از ویژگیهای مذهب تشیع، تقیه است؛ به طوری که امامان معصوم (ع) در روایات بسیار بر آن تأکید کردند، و در رفتار و کردار خود با زمامداران ستمگر معاصر خویش، آن را به کار بستند. در بررسی نهضت امام حسین (ع) این پرسش به ذهن می آید: چرا امام حسین (ع) تقیه نکردند، ساکت ننشستند و در پایان به شهادت رسیدند؟

در این مقاله، تلاش شده است تا راز تقیه نکردن امام (ع) در قیام عاشورا روشن گردد و پاسخ آن داده شود.

واژه تقیه

شیخ انصاری در تعریف واژه تقیه چنین گوید: «اسم است برای اتقی یتقی. و تاء در آن، بدل از واو است. و مقصود از آن در فقه، موافقت کردن با دیگری است در کردار و گفتاری که مخالف با حق است، برای نگه داشتن جان خویش از زیان او» [شیخ انصاری، مکاسب، رساله التقیه، ۳۲۰]. و سید بجنوردی در تعریف آن، چنین گوید: «اسم است از تقی یتقی یا از اتقی یتقی. و حرف اول آن واو است و حرف سوم آن یاء است. و او در آن، قلب به

تاء شده است. و تفاوت میان واژه تقیه و واژه اتقاء این است که تقیه اسم مصدر است، و اتقاء مصدر است. تقیه، به معنای موافقت کردن با دیگری است در گفتار یا کردار، یا رها نمودن کاری است که انجام دادن آن واجب است و در باور انسان برخلاف حق است، برای نگهداری خویش یا کسی که او را دوست دارد از زیان» [بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۵، ۴۳].

از مجموع این دو تعریف، به دست می آید که در تقیه چند امر لازم است:

۱. موافقت کردن در گفتار یا کردار یا رها نمودن کاری واجب، باید برای نگهداری خویش یا عزیزان از رسیدن زیان دیگری، خواه آن ضرر در حال باشد یا در آینده، و خواه زیان مالی باشد یا عرضی یا نفسی باشد.

پنداشته اند، و گفته اند که قرآن، و سنت از آن پاک و منزّه است (آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲، ۱۲۳). در پاسخ به این اشکال، باید گفت که تقیه دروغ نیست؛ زیرا دروغ، از اوصاف خبر است. اما تقیه خبر نیست، و حقیقت آن با حقیقت خبر متفاوت است. به عبارت دیگر، دروغ مطابق نبودن با واقع است، ولی تقیه موافق با وظیفه فعلی و حکم ثانوی است، هر چند مخالف با حکم اولی است. در حال تقیه، وظیفه عوض می شود و حکم خدا بر طبق تقیه قرار می گیرد. این وظیفه فعلی را که تغییر یافته است، حکم ثانوی می گوئیم، که در برابر حکم اولی است که به خاطر تقیه با آن مخالفت شده است. تقیه مانند دیگر احکام ثانویه، همچون: نفی ضرر، نفی حرج، اضطراب و اکراه است که در تمام این حالات، حکم واقعی عوض می شود، و وظیفه بر طبق حالت کنونی تغییر می یابد. از این رو حکم تغییر یافته، وظیفه فعلی می شود. پس، اگر مسلمان رفتار خود را بر طبق آن قرار دهد، مطابق با واقع است و مخالف با آن نیست. لذا، دروغ بودن در تقیه، معنا ندارد. بر فرض که تقیه دروغ باشد، دروغ مصلحت آمیز خواهد بود که بهتر از راست مفسده انگیز است. دروغی که بتواند جان مؤمنی را حفظ کند، بهتر از راستی است که آن را در خطر بیفکند. همچنین، تقیه نفاق نیست، زیرا نفاق مخالف بودن ظاهر با باطن است. اما از آنجا که وظیفه فعلی موافق با تقیه است و مخالف بودن با واقع در آن نیست، پس نفاق نیز از تقیه به دور است و ممکن نیست که تقیه نفاق باشد.

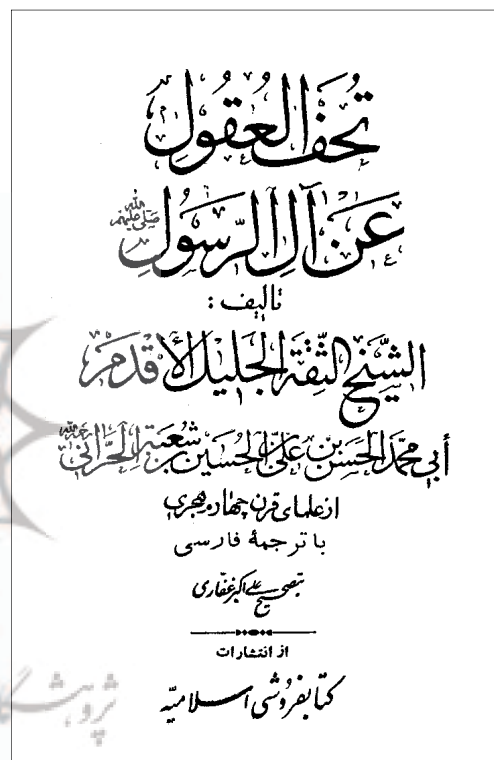
بر این اساس، قرآن و سنت بر تقیه تأکید دارند و عقل نیز آن را تأیید می کند. اینک، نمونه ای از آیات قرآن و روایات که مشروعیت تقیه را بیان می کنند، ارائه می شود.

قرآن و تقیه

آیاتی که از قرآن بر مشروعیت تقیه دلالت دارد و بر درستی آن تأکید می نماید، بدین قرار است:

۱. لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الا ان تتقوا منهم تقاتاً و یحذركم الله نفسه و الی الله المصیر» [آل عمران/ ۲۸] (مؤمنان نباید به جای مؤمنان کافران را دوست خود قرار دهند و هر کس این چنین کند، هیچ گونه پیوندی با خدا ندارد، مگر اینکه از آنها پرهیز کنید پرهیز کردنی. و خداوند شما را از [نافرمانی] خودش برحذر می دارد و بازگشت به سوی خداست).

مؤمنان که ایمان را باور خود قرار داده و آن را در عمل به کار گرفته، و جان، عقل و حرکت های حیاتی خود را بر وفق آن ساز کرده اند، نباید کافران را دوست و سرپرست خود قرار دهند. هر کس با کافران چنین رابطه دوستانه ای داشته باشد، رابطه ای با خدا ندارد و از دوستی و ولایت او بیرون رفته است. البته، حال تقیه که مؤمن خود را با کافران هماهنگ می کند، چنین حکمی لازم نیست؛ زیرا خداوند به مستضعفان که راه و چاره ای ندارند، رخصتی را در نظر گرفته است و می فرماید: الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لایستطیعون حیلۃ و لایبتدون سبیلاً» [انساء/ ۹۸] مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره ای دارند و نه راه به جایی برند). در این گونه موارد، خداوند اجازه داده



۲. موافقت باید در گفتار یا کردار باشد یا باید کاری واجب را رها نمود. از این رو، موافقت کردن در باور و عقیده، تقیه نیست.

۳. گفتار یا رفتار، یا ترک واجب، مخالف با حق باشد.

تقیه و مذهب شیعه

تقیه در مذهب شیعه، یکی از قواعد فقهیه مهم است، و فروع و بحث های فراوانی را در بردارد؛ به طوری که یکی از ویژگی های مذهب تشیع به شمار می رود.

این ویژگی موجب شده است که مخالفان تشیع، آن را وسیله ای برای کوبیدن و اعتراض بر این مذهب قرار دهند. در حقیقت، اعتراض هایی که بر آن شده، به دلیل بی اطلاعی آنان از مفهوم تقیه است. برخی از آنان تقیه را دروغ، و برخی دیگر آن را نفاق

تاریخ طبری

تاریخ الرسل والملوک

تألیف
محمد بن جریر طبری

جلد اول

ترجمه
ابوالقاسم پاینده



انتشارات اساطیر

۲

است که ناتوان ستمدیده برای رهایی از ستم و شکنجه، با توانای ستمگر همراهی کند و سازگاری نماید؛ هر چند در باور قلبی خویش او را انکار کند.

باید دانست که تقیه سقوط در برابر ستمگر نیست تا انسان را از هدایت و حقیقت باز دارد و او را به گمراهی بکشاند، بلکه تقیه کارنامه‌ای است شکلی، ظاهری و مقطعی برای انسان ناتوان ستمدیده تا بتواند خود را از ستم برهاند و در قلب خویش باور ایمانی خود را نگاه دارد.

۲. «من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالكفر صدراً فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب الیم» [نحل/۱۰۶] (کسی که بعد از ایمانش کافر شود، بجز آن که وادار شود در حالی که قلبش آرام به ایمان است، ولیکن کسی که سینه اش به کفر گشوده باشد، پس خشمی از خدا بر آنان است و عذابی بزرگ بر ایشان است).

در این آیه، کیفر کسانی که بعد از ایمان کافر شوند و سینه خود را برای کفر گشوده دارند، خشم خدا و عذاب دردناک معین شده است. اما کسانی که از روی اکراه در ظاهر کافر شوند و در دل اطمینان و آرامش و ایمان دارند، استثناء شده‌اند. بنابراین، خداوند به مؤمنانی که تحت فشار و شکنجه قرار دارند رخصت داده است که اظهار کفر کنند و خود را با کافران هماهنگ سازند. این آیه در شأن عمار یاسر نازل شد، که کافران او را اکراه کردند تا کفر گوید. و او نیز از ناچاری، کلمه کفر را بر زبان جاری کرد. خداوند با فرستادن این آیه، او را معذور دانست.

این ماجرا در زمانی بود که کافران یاسر، سمیه و فرزندشان، عمار، را شکنجه کردند تا کافر شوند. یاسر و سمیه که حاضر نشدند کلمه کفر را بر زبان جاری کنند، در برابر چشمان عمار شپید شدند. عمار که تحت فشار شدید قرار گرفته بود، کلمه کفر را بیان داشت. بدین گونه، کافران وی را رها کردند. عمار گریان خدمت رسول خدا (ص) آمد. پیامبر (ص) پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عمار گفت: بد کردم. کافران مرا وادار کردند که به شما بد گویم و خدایان آنها را بستایم. من از روی اکراه، این کار را کردم. پیامبر اشک چشم او را پاک کردند و فرمودند: اگر باز هم این چنین گرفتار شدی، هر آنچه را گفتی، بگو. آنگاه پیامبر فرمودند: «ایمان از سر تا قدم، عمار را فرا گرفته، و ایمان در گوشت و خون او آمیخته شده است» [طباطبائی، میزان، ج ۱۲، ۳۵۸].

درسی که این ماجرا برای مسلمانان دارد، آن است که اگر مسلمانان تحت فشار قرار گیرد، باید مصلحت اسلام و امت مسلمان را نگاه دارد و تقیه نماید؛ زیرا گاهی با ترک تقیه مشکلات فراوانی به بار می‌آید و ارزشهای بزرگی از دست می‌رود، که قابل جبران نیست.

۳. «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جائکم بالبینات من ربکم...» (و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت، گفت: آیا

مردی را که می‌گوید پروردگارم خداست می‌کشید، در حالی که نشانه‌هایی از پروردگارتان را برایتان آورد).

این آیه بر جواز پنهان داشتن ایمان در حال خوف و ترس، دلالت دارد. روشن است که پنهان داشتن ایمان، مگر با اظهار خلاف آن و هماهنگ شدن با کفار در کارهایشان و رها کردن وظایف ایمانی، ممکن نیست. و این، همان تقیه است که خداوند در ارتباط با آن ماجرای مؤمن آل فرعون را بیان کرد. این فرد مؤمن توانست با پنهان کردن ایمان خود و تقیه کردن، جان حضرت موسی (ع) را حفظ کند.

پس با توجه به این آیات خداوند تقیه را مشروع کرده و آن را برنامه حرکت مسلمان در مقابل فشار و شکنجه دشمنان قرار داده است. با این تأکیدات قرآن، نمی‌توان تقیه را امری خلاف شرع دانست، و قرآن و سنت را از آن پاک و منزّه شمرد.

شگفت اینکه، بسیاری از مفسران اهل سنت به مشروعیت تقیه اعتراف کرده‌اند. شهاب الدین آلوسی در تفسیر آیه اول می‌گوید: «در این آیه، دلیلی بر مشروعیت تقیه است» [آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ۱۲۱]. قرطبی می‌گوید: «ابن عباس گفته است که تقیه آن است که با زبان کلمه کفر را بگوید، و قلبش به ایمان آرام باشد. و کسی را نکشد، و گناهی انجام ندهد. و حسن گفته است که تقیه برای انسان جایز است تا روز قیامت» [قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ۵۷]. فخر رازی می‌گوید: این گفتار بهتر است، زیرا دفع ضرر از نفس به قدر امکان واجب است» [رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ۱۴].

تقیه و سنت

روایات امامان معصوم (ع) درباره مشروعیت تقیه به اندازه‌ای زیاد است، که به تواتر معنوی رسیده است [بجنوردی، القواعد الفقیهیه،

ج ۴۴، ۵. در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می شود .
۱. هشام بن سالم از امام صادق (ع) در تفسیر این آیه: «اولئك يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا و يدرون بالحسنة السيئة» [قصص/ ۵۴] آنان کسانی اند که پاداش خود را دو برابر می گیرند در برابر آنچه که بر آن صبر کردند و با نیکبختیها را از میان برمی دارند) پرسید. امام (ع) در تفسیر این آیه چنین فرمودند: «دو برابر شدن پاداش، برای صبر کردن بر تقیه است. و مقصود از نیکبختی در این آیه، تقیه است. و مقصود از زشتیها، رها کردن تقیه است» [عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۴، حدیث ۱].

۲. امام صادق (ع) فرمودند: «تقیه نه بخش از ده بخش دین است. و هر کس تقیه را رعایت نکند، دین ندارد» [عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۴، حدیث ۲].

۳. امام باقر (ع) فرمودند: «تقیه دین من و دین پدران من است. و هر کس تقیه ندارد، ایمان ندارد» [عاملی، وسائل الشیعة، باب ۲۴، حدیث ۳].

۴. از امام باقر (ع) نقل شده است: «چه چیزی چشم مرا روشن می کند، مانند تقیه؛ زیرا تقیه، سپر مؤمن است» [عاملی، وسائل الشیعة، باب ۳۴، حدیث ۴].

تقیه از دیده گاه عقل

در زمانی که جان انسان در خطر باشد یا به زیانی همچون نقص عضو یا زیان مالی فراوانی که زندگانی را بر او سخت کند دچار شود، عقل می گوید باید برای رهایی از این زیان، کاری کند. رهایی از این زیانها در شرع، تقیه است که عقل آن را تجویز می نماید.

در حقیقت، تقیه رعایت کردن اهم و رها کردن مهم است؛ هرگاه امر دایر میان اهم و مهم باشد. این درک عقلی در تمام کارهای روزمره انسان، جاری است. همچنین اظهار ایمان، وظیفه مؤمن است و به کار بستن احکام دین، از آثار ایمان به شمار می رود. از طرف دیگر، حفظ جان و اعضای بدن و آرامش در زندگانی، از وظایف مؤمن است. و چون حفظ جان و خدمت کردن به اسلام و مسلمانان در زندگانی مهمتر از اظهار خلاف حق در یک لحظه است، عقل می گوید باید تقیه کرد و جان خود را حفظ نمود تا بتوان به دین در فرصتهای آینده عمل کرد و آن را به نسلهای آینده انتقال داد.

تقیه و اقسام آن

فقه تقیه را بر چند قسم تقسیم کرده اند، که عبارتند از: تقیه خوفی، تقیه مداراتی، تقیه اکراهی، تقیه کتمانی، تقیه از کفار، تقیه از مخالفان، تقیه از سلطان شیعه یا غیر شیعه، تقیه در حکم شرع و تقیه در موضوع شرعی. از آنجا که توضیح هر کدام از آنها زمان زیادی را می طلبد و از فرصت این مقاله بیرون است، فقط به بیان نام آنها اکتفا می شود.

حکم شرعی تقیه

حکم شرعی تقیه در موارد مختلف، تغییر می یابد. از این رو، تقیه به احکام پنجگانه: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح،

تقسیم می شود.

تقیه واجب آن است که به کارگیری آن برای نگهداری جان، عرض یا مال فراوان باشد، که حفظ آن واجب است.

تقیه حرام آن است که در ضمن آن، قتل مؤمن اتفاق بیفتد یا گناهی که اهمیت آن بیشتر از تقیه باشد، تحقق یابد.

تقیه مستحب آن است که امری که مطلوب شارع است، بر آن حمل می شود.

تقیه مکروه آن است که بر خلاف تقیه مستحب، بر ترک آن امر مطلوبی حمل شود.

تقیه مباح آن است که مصلحت تقیه و مصلحت ضد آن، مساوی باشند و هیچ کدام از آنها بر دیگری برتری نداشته باشد.

تقیه های حرام

در چند مورد، تقیه حرام است، که به اختصار بیان می شود.

۱. در جایی که تقیه موجب وهن مذهب یا یکی از احکام مهم و اصیل اسلام باشد، یا سبب فساد دین شود؛ مانند خراب کردن کعبه و مشاهده مشرفه، و تفسیر کلام خدا به باطل.

دلیل بر عدم مشروعیت تقیه در این موارد، این است که حفظ دین و مذهب از فساد و وهن، مهمتر از حفظ جان و مال است.

روایاتی از امامان معصوم (ع) نیز بر آن دلالت دارد. امام صادق (ع) فرمودند: «به خدا سوگند، اگر شما را دعوت کنند که ما را یاری کنید، می گوئید یاری نمی کنیم و تقیه می کنیم. و تقیه را از پدر و مادر خود بیشتر دوست دارید» [عاملی، وسائل الشیعة، باب ۳۱، حدیث ۲].

از این روایت به دست می آید زمانی که یاری کردن امام واجب باشد، باید او را یاری کرد. پس در این مورد، تقیه مشروع نیست، زیرا یاری کردن امام از بزرگترین واجبات است. و هرگاه تقیه

المجامع الاحکام القرآن
لأبي عبد الله محمد بن أحمد بن الأنصاري القرطبي

الطبعة الثالثة
من طبعة دار الكتب المصرية

دار الكتاب العربي للطباعة والنشر
١٩٦٧ - ١٣٨٧

دست آورد که می فرمایند: «ای مردم همانا پیامبر خدا (ص) فرمودند: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال ساخته، و عهد خدا را شکسته، و با سنت پیامبرش مخالفت کرده، و گناه و عدوان را در ارتباط با بندگان خدا به کار گرفته است، در برابر او واکنش نشان ندهد و با گفتار او یا کردار خود اعتراض بر او ننماید، بر خداست که او را با آن سلطان ستمگر در جهنم همراه سازد. ای مردم، بدانید که اینان [یزید و کارگزارانش] پیروی از شیطان را بر گردن نهاده، و پیروی از خدای رحمان را رها ساخته اند. و تبهی را آشکار نموده، و حدود خدا را تعطیل، و بیت المال را ملک شخصی خود دانسته، و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند» [طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ۳۰۴].

امام حسین (ع) با این گونه سخنان، روشنگری می کنند، و می خواهند غبار نادانی را از ذهن مردم بشویند و آنان را به دین

سبب شود که از یاری امام دست بردارند، حرام است. و دلیل بر حرام بودن آن این است که امام صادق (ع)، این سخن را در مقام نکوهش و سرزنش مخاطبان خود بیان داشتند. و نکوهش، دلیل بر حرام بودن امر نکوهیده شده است.

۲. اگر تقیه موجب قتل مؤمن گردد، حرام است. در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «مشروعیت تقیه، برای نگهداری جان مؤمن است. و هرگاه تقیه سبب ریختن خون مؤمن شود، مشروعیت ندارد» [عاملی، وسائل الشیعه، باب ۳۱، حدیث ۱].

۳. در جایی که تقیه سبب میگساری، نوشیدن آبجو، مسح کردن بر کفش در وضو، و رها کردن بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در نماز و متعه حج باشد، حرام است [عاملی، وسائل الشیعه، باب ۲۵، حدیث ۳ و ۵].

۴. اگر تقیه سبب بیزاری از امیر مؤمنان علی (ع) و دیگر امامان معصوم شود، مشروع نیست.

چرا امام حسین (ع) تقیه نکرد

با توجه به اهمیت تقیه، چرا امام حسین (ع) در نهضت کربلا آن را به کار نگرفت.

پاسخ از این پرسش را در آغاز به اجمال، سپس به تفصیل بیان می کنیم. اما پاسخ اجمالی، این است که قیام امام حسین (ع) از آغاز حرکت از مدینه به سوی مکه، سپس حرکت از مکه به سوی عراق و اعلام جنگ با یزید در کربلا، همه بر طبق وظیفه ای بود که تقیه در آن جایز نبود.

اما تفصیل پاسخ آن است که تقیه امام حسین (ع) در زمان یزید، سبب از میان رفتن دین و احکام اصیل و مهم اسلام می شد. اما قیام ایشان، سبب حفظ دین، احیای مذهب و ارشاد و هدایت آنان به دین واقعی اسلام بود. در ضمن آن، امر به معروف و نهی از منکر امت اسلام، تحقق یافت. حرکت امام از مکه به سوی عراق، با دعوت کوفیان انجام گرفت؛ که تقیه در این موارد نیز جایز نیست.

اینک، توضیح موارد فوق بیان می شود.

۱. روشنگری و احیای دین

یکی از قواعد فقهی ثابت، اشتراک در احکام دین است. یعنی، مردان و زنان از صدر اسلام تا پایان جهان، در عمل به احکام دین و پیروی از قرآن و سنت، با هم مساوی و مشترکند. روشن است که عمل به احکام دین، مستلزم آگاهی به آنهاست. آگاه کردن و ارشاد مردم به احکام دین، وظیفه پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) پس از ایشان است. انحراف از مسیر دین خدا و دور شدن از احکام الهی که پس از رحلت رسول خدا (ص) آشکار شد و در زمان یزید به اوج رسید، بر امام حسین (ع) ایجاب می کرد که مردم را از انحراف برگردانند و آنان را در مسیر واقعی اسلام قرار دهند. این موضوع را از سخنان امام (ع) می توان بروشنی به

کتاب الکتاب

تألیف

شَیْخُ الْفُقَهَاءِ وَالْمُجْتَهِدِينَ الْحَقِيقُ الْعَلَمَاءُ
السَّيِّدُ الْإِسْلَامِ الْعَظِيمُ الْمُتَّصِلُ بِالْأَنْبِيَاءِ

المرقنة ۱۲۸۱هـ

صَحْبُهُ وَعَيْتُهُ بَلِيَّةٌ

الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ اجتهاد الباقين

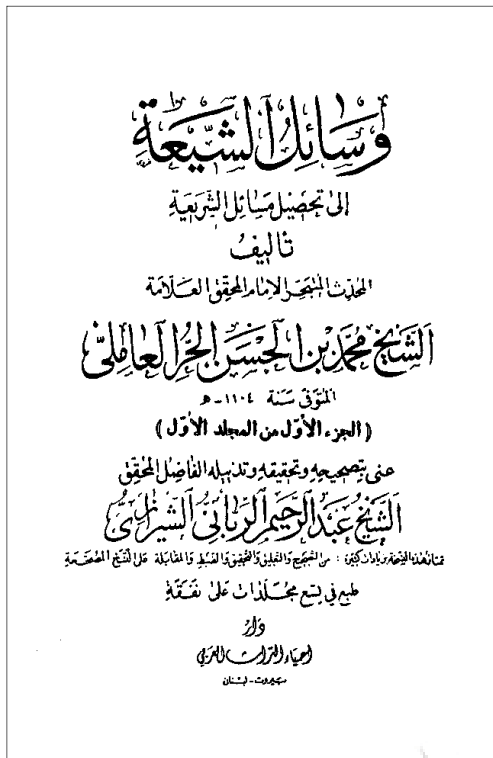
عظيمة الماني

دارالطبعة
مطبعة مشورتي

قم - ايران

خدا آگاهی بخشند. باید توجه داشت که آن جهل و انحراف، سالیان درازی پیریزی شده بود؛ به طوری که تمامی امت اسلام را گرفته بود تا جایی که شخصیتهایی همانند برخی از برادران امام (ع)، بنی هاشم و دیگر سیاستمداران زمان، می خواستند امام را نصیحت کنند و او را از رفتن به عراق باز دارند.

همین جهل و نادانی و دوری از دین خدا، سبب بیوفایی اهل کوفه شد که دست از یاری او برگیرند و او را به دست دشمن بسپارند. امام حسین (ع) می دانستند که این جهل و نادانی، عذری برای مردم نیست و آنان را در محضر حکومت خدا تبرئه نمی کند. عمق این جهل در عموم مردم، به جایی رسیده بود که از روشن ترین مسائل اسلامی نیز غافل مانده بودند؛ به طوری که موضوعی همانند حکومت اسلامی و جاننشینی پیامبر (ص) را که از ارکان



اسلام و واضحترین موضوعات آن است، فراموش کرده و آن را به دست نا اهل سپرده بودند. امام(ع) وظیفه خود می دانستند که این موضوع را نیز روشن سازند. از این رو، فرمودند: «ای مردم، اگر شما پرهیزکار و خدا ترس باشید و حقیقت را بدانید، برای شما پسندیده تر است؛ درحالی که ما اهل بیت محمد(ص) سزاوار سرپرستی این امر هستیم، از این گروهی که ادعای چیزی را کرده اند که از آنان نیست؛ گروهی که با ستم و دشمنی با مردم رفتار می کنند»[ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۳، ۲۸۰].

امام حسین(ع) در نامه ای به اهل بصره، نوشتند: «همانا، خداوند محمد(ص) را برگزید و با نبوت، او را گرمی داشت و برای پیامرسانی اختیار نمود. سپس، او را به سوی خود برگرفت. و پیامبر بندگان خدا را نصیحت کرد و پیام خدا را به آنان رسانید. و ما، اهل بیت او و اولیای او و اوصیای او و ورثه او و سزاوارترین مردم به مقام او هستیم در میان تمامی مردم، لیکن مردم دیگران را پیش انداختند. و ما برای اتحاد و یگانگی امت و ایجاد نکردن شکاف در امت اسلام، به آن راضی شدیم؛ در حالی که می دانیم ما سزاوار این حق هستیم، نه آنهایی که به آن رسیده اند»[مقرم، مقتل الحسین، ۱۴۱].

امام حسین(ع) با این گونه کلمات روشن می سازند که بنی امیه با اینهمه دوری از خدا و دین او، شایستگی حکومت اسلامی را ندارند و فقط کسی که سزاوار این مقام است، اهل بیت پیامبر(ص) است.

احیای دین و روشنگری در آن و ارشاد و هدایت مردم به احکام مهم اسلام، سبب شد که امام با گفتار و کردار خود با تمام وجود روشنگری کنند و مردم را از نادانی برهاند؛ هر چند این روشنگری، به شهادت او پایان پذیرد، زیرا که حفظ اسلام و احیای آن، و ارشاد مردم، از حفظ جان مهتر است. اگر امام در قیام خود تنها و بی یاور باشد، باید وظیفه ارشاد دین و احیای آن را انجام دهد و در آن تقیه نکند، زیرا تقیه در این حال، کمک دادن به نابودی اسلام و احکام دین است؛ همان طوری که پیامبر(ص) در آغاز بعثت تنها بودند و پس از گذشت سالیانی، پیروان او به افراد محدودی رسیدند. اما آن تنهایی یا اندک بودن یاران، پیامبر(ص) را از تبلیغ دین باز نداشت.

بر این اساس، امام حسین(ع) فرمودند: «شگفتا زنازاده فرزند زنازاده، مرا میان دو چیز مجبور کرده است؛ میان مرگ و ذلت. هیئات، که ما ذلت را بپذیریم. خداوند پذیرش ذلت را بر ما و بر پیامبر و مؤمنان روا نداشته است. دامنهای پاک، اصالت و شرافت خاندان، همت والا و عزت نفس ما، هرگز اجازه نمی دهد که اطاعت فروماپیگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم»[خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ۷-۸].

امام حسین(ع) در سخن دیگر فرمودند: «مرگ در راه رسیدن به شرف و عزت و زنده ساختن حق، چه آسان است. مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست. و زندگی با ذلت، جز مرگی که زندگانی به دنبال ندارد، نمی باشد. مرا با مرگ می ترسانی، هیئات تیرت به خطا رفته و کمانت به پوچی رسیده است. آفرین بر مرگ در راه خدا»[صابری، ادب الحسین، ۱۵۹]. امام عقیده دارند که اگر در راه انجام دادن این وظیفه جان خود را از دست بدهند، سزاوار

است؛ و می فرمایند: «آیا نمی بیند به حق عمل نمی گردد، و از باطل دوری نمی شود. در این زمان، باید مؤمن به ملاقات پروردگار و مرگ تن دهد»[ابن شعبه، تحف العقول، ۲۴۵].

چون امام در این سخنان، عقیده خود را بیان کردند و حفظ اسلام و روشنگری در آن را بالاتر از حفظ جان خود قلمداد کردند، وظیفه خود دانستند که جان خود را فدا کنند، و دیگر جایی برای تقیه و سکوت باقی نگذاشتند.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

در فرع از فروع دین و دو حکم از احکام اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است. در حقیقت این دو حکم، پشتوانه ای برای اجرای احکام دیگرند. امام حسین(ع) در برخی سخنانشان، هدف از قیام شان را امر به معروف و نهی از منکر اعلام کردند و فرمودند: «می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به روش جدم و پدرم حرکت نمایم»[خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ۸۸]. البته، باید دانست که قیام عاشورا با موارد دیگر امر به معروف و نهی از منکر تفاوت دارد. از موارد بسیار مهم، آن بود که دادن جان، مال و یاران در راه آن سزاوار است، و تقیه در آن راه ندارد. امام(ع) می گویند: «می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و جان، مال، فرزندان و یاران را در راه این وظیفه فدا سازم». این خود، دلیلی است که گاهی در راه انجام دادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، باید از همه چیز گذشت و تقیه دیگر روا نیست.

امام حسین(ع) در سخن دیگر می فرمایند: «زمانی که سرپرستی اسلام به دست کسی مانند یزید باشد، باید با اسلام خداحافظی کرد و از آن چشم پوشید»[ابن طاووس، لبوف، ۱۱]. از این سخن به

دست می آید که هرگاه اسلام در معرض خطر و نابودی باشد، باید با فدا کردن همه چیز قیام کرد و تقیه نکرد.

۳. دعوت کوفیان

یکی از اسباب و علل قیام امام برای پذیرفتن حکومت، خواست و دعوت مردم از امام (ع) است. زمانی که مردم از امام بخواهند، امام باید حکومت را در دست گیرد. البته، مردم باید از امام پشتیبانی کنند و او را در برابر دشمنان یاری دهند. اما، هرگاه مردم به سوی امام روی نیاورند و خواهان تشکیل حکومت نباشند، امام وظیفه ای برای تشکیل حکومت ندارد.

این دو مورد، برای برخی از امامان پیش آمد. آنان در هر زمانی، به وظیفه الهی خود عمل کردند. زمانی که مردم از یاری علی (ع) دست برداشتند، برای تشکیل حکومت اقدامی نکردند. اما زمانی که به او روی آوردند و دست یاری به سوی او دراز کردند، اقدام به تشکیل حکومت کردند. امام علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «سوگند به کسی که دانه را می شکافد و جان به آدمیان می بخشد، اگر حضور آنان که برای بیعت کردن آمده بودند نبود، و دلیلی بر یاری دادن آنان بر دین خدا نبود، و آنچه را خداوند بر دانشمندان قرار داد که سیر بودن ستمگران را و گرسنگی ستمدیدگان را امضا نکنند، حکومت را رها می کردم» نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۳.

همین اقبال و روی آوری مردم و دعوت برای رهبری و

حکومت، برای امام حسین (ع) اتفاق افتاد. کوفه، شهری بزرگ بود که جنگجویانی با تجربه و آزموده را در خود جا داده بود. مردم آنجا با فرستادن نامه های بسیار، یاری خود را از امام حسین (ع) ابراز داشتند و درخواست کردند که امام (ع) به سوی آنان حرکت کنند. کثرت این نامه ها به قدری بود که در یک روز، امام (ع) ۶۰۰ نامه دریافت کردند، و مجموع نامه های کوفیان، به ۱۲ هزار رسید! ابن طاووس، لهوف، ۱۵]. در بصره نیز حرکتی صورت گرفت، و نامه هایی میان امام و اهالی آن رد و بدل شد.

این دعوت که در ظاهر از نظر کمیت و کیفیت، شایان توجه و ارزش بود، در ظاهر برای امام وظیفه ساز بود. اگر امام (ع) در برابر ۱۲ هزار نامه که از کوفه آمده بود، عذر می آوردند که اعتمادی بر گفتار شما نیست و باید تقیه کرد، آیا این عذر پذیرفته می شد؟ آیا امام (ع) می توانستند. با نپذیرفتن دعوت کوفیان و به کارگیری تقیه، با آرامش خاطر زندگی خود را ادامه دهند؟

امام حسین (ع) با علم امامت، می دانستند که اهل کوفه بیوفایند، و از شهادت خود در این قیام نیز آگاهی داشتند. اما، امام (ع) نمی توانستند این علم را بهانه ای برای سازش با ظالمان و ستمگران قرار دهند، زیرا امام (ع) در تکالیف شرعی، وظیفه به علم باطنی ندارد و وظیفه او همانند دیگر مردم عادی، بر طبق علم عادی و متعارف است.

حرکتی را که امام (ع) با بیعت نکردن با یزید از مدینه شروع کردند و با عنوان امر به معروف و نهی از منکر با خروج از مدینه به سوی مکه ادامه دادند، پشتوانه آن را اجابت دعوت کوفیان قرار دادند. در هر حال، امام (ع) از حرکت و قیام باز نایستادند و شرافتمندانه آن را به پایان رساندند؛ هر چند با فدا ساختن جان خود، فرزندان و یارانش همراه بود؛ که فرمودند: «من در این حال، مرگ را نیکبختی و زندگانی با ستمگران را مایه سرزنش می دانم» [ابن شعبه، تحف العقول، ۲۴۵].

اینک، پس از توضیح عوامل و علل نهضت امام حسین (ع) و روشن شدن روا نبودن تقیه، راز تقیه نکردن امام حسین (ع) در این نهضت معلوم می شود. پس، می توان گفت با وجود فساد و تباهی که یزید و کارگزارانش را فرا گرفته بود، هرگونه سکوت و تقیه، کمکی برای نابودی دین به شمار می رفت.

منابع:

۱. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم
۲. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم، الکامل
۳. ابن شعبه، علی، تحف العقول
۴. ابن طاووس، سید، اللهوف، قم، انتشارات داوری
۵. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، تبریز، ۱۳۷۵
۶. بجنوردی، القواعد الفقیهیه، قم، انتشارات بصیرتی
۷. خوارزمی، موفق بن احد، مقتل الحسین
۸. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر
۹. صابری، احمد، ادب الحسین
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، بیروت
۱۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری
۱۲. عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة
۱۳. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن
۱۴. مقرّم، عبدالرزاق، مقتل الحسین

رُوحُ الْمُعَانِي
فِي
تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَالسَّبْعِ الْإِسْبَانِي

لِلْمُؤَلَّفِ الْعَلَمِيِّ وَصِدِّيقِ الْمُؤَلَّفِينَ مَرْحُومِ أَمَلِ الْعِرَاقِ
وَمَنْ بَشَادَ الْفَسْلَةَ أَيْ التَّنْقِيلَ
شَهَابِ الدِّينِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ الْأُرْسِيِّ الْبَغْدَادِيِّ
الْمُتَوَلَّى سَنَةَ ١٢٢٧ هـ سَنَةِ اَللَّهِ تَوَالَى
سَبَبِ الرَّحْمَةِ وَأَوْفَى طَبَقِ سَجَالِ
الْإِحْسَانِ وَالنَّمَةِ آمِينَ

الجزء الأول

مطبوعه بشاره و تصحيحه للرة الثانية بان من ورثة المؤلف بطبع و اعداد علامه العراق
(المرحوم السيد محمد شكري الأرسى البغدادي)

إدارة المطبوعات الإسلامية ببيروت
وزار
لجنة الأبحاث والبحوث
مطبعة بشاره

الطبعة الرابعة
١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م

مصر: دار التراث رقم ١